

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

خب در مسئله نظریه نیابت قانونی که حالا یا ولایت است یا قیمومیت است، بر این نظریه اشکالاتی شده. که می‌فرمایند اهم آن اشکالات را متعرض می‌شویم.

اشکال اول اشکالی است که صاحب اصول القانون آقای حسن کیره، ایشان ظاهراً فرموده است. این عبارتی که این‌جا نقل شده است عبارت خود آن کتاب اصول القانون است. ولی قبل از این‌که ما عبارت را بخوانیم احتمالاتی که می‌فرمایند در این عبارت وجود دارد؛ آن احتمالات را بیان کنیم. بعد برگردیم به عبارت ایشان ببینیم که از عبارت ایشان کدام یک از احتمالات استفاده می‌شود. این برای فهم عبارت ایشان آسان‌تر است.

سه اشکال در این‌جا قابل طرح است که عبارات قانون، اصول القانون ممکن است که یکی از این سه تا را بخواهد متعرض بشود. یا ممکن است هر سه اشکالی را که حالا مطرح می‌کنیم مقصود ایشان باشد. بخشی از عبارت متعرض یک اشکال، بخش دیگر آن متعرض اشکال دوم و بخشی از آن هم متعرض اشکال سوم می‌شود. بنابراین از این‌جا عبارت را شروع می‌کنیم. آن چند خط را بعداً برمی‌گردیم ان شاء الله ببینیم ایشان عبارات خودش بر چی دلالت می‌کند.

«البحث فی الإشکال المذكور: يتضمن» حالا این اصل اشکال «وجود الفارق بین الشخص الاعتباری و المحجورین» است. که بابا بین شخص اعتباری و محجورین که برای محجورین ولی قرار داده می‌شود یا قیم برای‌شان قرار داده می‌شود. در شرع، در عرف عقلاء اصلاً شخص اعتباری با محجورین افتراق دارند. بنابراین نمی‌شود گفت همان ولایتی که در محجورین قابل تصور است در مورد شخص اعتباری قابل تصور است. یا آن قیمومیتی که در محجورین قابل تصور است همان قیمومیت در مورد شخص اعتباری هم قابل تصور است. آن‌ها اصلاً دوتا، جوهره‌ی آن‌ها با همدیگه فرق می‌کند،

حقیقت‌شان با هم تفاوت می‌کند. بنابراین چیزی که آن‌جا قابل تصویر و تصور است در مورد شخص اعتباری قابل تصویر و تصور نیست. حالا چه‌طور فرق می‌کند؟ چگونه؟ سه احتمال دارد.

«البحث فی الإشکال المذكور: يتضمن هذا الإشکال ثلاثة احتمالات، هي: الاحتمال الأول: أن الفارق بين المحجورين والشخص الاعتباری إنما هو فی الاستحالة الطبيعية للأهلية فی الشخص الاعتباری وعدمها فی المحجورین»؛ خلاصه‌ی اشکال یک کلمه است آن این است که شخص اعتباری اصلاً استحاله‌ی ذاتیه و طبیعییه دارد که نمی‌تواند کارهای خودش را انجام بدهد. چون عقل ندارد، شعور ندارد، اراده ندارد. اما در محجورین این‌جوری نیست. آن‌جا استحاله طبیعییه ندارد. اقتضاء در آن وجود دارد. اما الان یک مانعی که عبارت باشد از حجر، ورشکستگی و حاکم حکم به حجرش کرده. یا سفاهت یا جنون، این‌ها یک امور طاری‌ای هست. و الا انسان بما هو انسان به‌حسب ذاتش قابلیت این‌که این کارها را انجام بدهد دارد. حالا جنون عارض شده، سفاهت عارض شده. این‌ها ممکن است برطرف بشود، تمام بشود، این افاقه کند به قول آقایان و کارهایش را می‌توان انجام بدهد. بنابراین این فرق اساسی هست که امر اعتباری استحاله‌ی ذاتیه دارد و به هیچ‌وجه امکان این ندارد. اما در مورد آن‌نه. بنابراین حالا که این‌جوری شد نمی‌توانیم بگوییم در این‌که استحاله ذاتیه ندارد، اگر ولی می‌تواند برایش قرار داده بشود یا قیم می‌تواند برایش قرار داده بشود، برای او هم می‌تواند قرار داده بشود. این اشکال اولی است که محتمل است این آقای حسن کیره که صاحب اصول‌القانون است این را اراده کرده باشد. الإحتمال الأول: این‌که فارق بین محجورین و شخص اعتباری؛ همانا آن فارق در استحاله طبیعییه یعنی ذاتیه برای اهلیت است در شخص اعتباری و عدم این استحاله طبیعییه و ذاتی است در محجورین. یعنی اقتضاء طبیعی و ذاتی برای شخص اعتباری‌ای که «یُعدّ وجوداً اعتباریاً فاقداً للشعور والإدراک» اقتضاء طبیعی برای شخص اعتباری‌ای که شمرده می‌شود وجود او یک اعتباری‌ای که یک امر اعتباری و فرضی و خیالی که فاقد شعور و ادراک است، آن اقتضاء، اقتضاء ذاتی‌اش چیه؟ «هو عجزه عن القيام بإنجاز أعماله بنفسه»، عبارت است از ناتوانی‌اش. از قیام نمودن به محقق ساختن اعمالش به نفس خودش. «خلافاً للمحجورین الذین لا یكون هذا الأمر بالمقتضى الطبيعي لوجودهم»؛ آن‌ها عجز از قیام مقتضای

طبیعی وجودش نیست. چرا؟ «لأنَّ الإنسان فی أصله هو موجود يمتلك الإدراک والشعور»، انسان در اصل حقیقت وجودش یک موجودی است که در اختیار دارد ادراک و شعور را. اما «عدم إدراکه وشعوره» یا وجود نقص در جایی که مثلاً سفاهت دارد و بالاخره یک مقداری از امور را می‌تواند. اما امور کلان و مهم که خیلی تدبیر می‌خواهد آن‌ها را نمی‌تواند. این «أو وجود النقص فیهما» در ادراک و شعور «فُیُعدُّ حالةً استثنائيةً (یا) حالةً استثنائيةً» مفعول دوم است. فُیُعدُّ آن عدم ادراک و شعور و این‌ها یک حالت استثنائی که «تحصل» این حالت استثنائی وجود می‌یابد در یک مرحله معینی از زندگی. مثل مثلاً طفولیت یا در حالت سفاهت یا در حالت جنون و بعد ممکن است از بین برود. «فلا وجه لقیاس أحدهما» که عبارت باشد از شخص اعتباری با محجورین و این‌که آن امر ذاتی را با این امر غیر ذاتی بخواهیم مقایسه کنیم و بیاییم بگوییم که همین جور که آن‌جا ولی و قیم هست این‌جا هم ولی و قیم می‌تواند باشد. خب این اشکال را اگر مقصود اصول قانون آقای حسن کیره این مقصودش باشد از اشکالی که کرده؛ این جواب دارد. «وبالنسبة إلی هذا الاحتمال یمكن الإجابة والقول» به نسیبه به این احتمال ممکن است جواب دادن از او. و سخن از به این‌که، و این سخن را در مقام جواب بگوییم. «إنَّ ما یُسَوِّغُ الحاجة إلی الولی لإدارة شؤون المولی علیه هو فقدان المولی للأهلیة الكاملة الفعلیة»، آن چیزی که مبرر این است، مجوز این است که ولی قرار داده بشود یا قیم قرار داده بشود، آن این است که الان که نیاز هست این نمی‌تواند. حالا این منشأ استحاله ذاتیه باشد یا منشأ آن استحاله ذاتیه نباشد. ولی الان یک مانعی بالاخره وجود دارد که بالفعل نمی‌تواند. کی گفته که ولایت و قیمومیت مال آن‌جایی است که حتماً اقتضای ذاتی وجود داشته باشد. فقط مانع وجود دارد در قبال آن ... نه. این است که الان نمی‌تواند بالاخره. همین‌که الان نمی‌تواند سواء این‌که این الان نتوانستن او در اثر این باشد که بالمره اقتضاء ندارد؟ یا نه، اقتضای ذاتی دارد ولی الان بالاخره دیوانه است و سفیه است و محجور است نمی‌تواند انجام بدهد. بنابراین این اشکال تمام نیست اگر این مقصود ایشان باشد. «إنَّ ما یُسَوِّغُ» آن چیزی که تسویغ می‌کند و تجویز می‌کند نیاز به ولی را و هم‌چنین قیم را، برای اداره شؤون مولی علیه، فقدان مولی علیه است بر اهلیت کامل الانی، فعلی، این را. «وسواء أكان هذا النقص أو فقدان سببه استحالة الأهلیة أو عارض ما»، علتش

استحاله اهلی باشد که ذاتاً ندارد. چون شؤون مثل امور اعتباری. یا نه، یک عارضی باعث شده باشد که الان صلاحیت ندارد، الان نمی‌تواند. مثل جنون و نمی‌دانم سفاهت و منع حاکم شرع و حجر «فإن ذلک» ذلک این که ذاتی باشد یا در اثر یک مانع مایی باشد که عارض شده احداث نمی‌کند «لا یُحدث فرقاً فی وجه الحاجة»؛ در وجه نیاز این چیزی را ایجاد نمی‌کند. حالا مثلاً فرض کنید یک کسی مادرزاد پا ندارد. یک کسی پا داشته حالا پای او را عمل کردند نمی‌تواند روی زمین بگذارد. الان هر دو نیاز به کمک‌کار دارند. حالا این فرقی نمی‌کند مادرزاد نداشته باشد یا نه، مادرزادی نیست، الان یک مانعی پیش آمده ندارد؟ حالا البته در مثال ما ممثل یک خرده فرق می‌کند. آن‌جا به حسب ذات است. ولی برای تقریب به ذهن دارم عرض می‌کنم. حالا او به حسب ذات اصلاً ندارد. شعور و عقل و اراده خدا اصلاً نداده به این صنف. خب نداده. البته به یک معنا نداده. مسجد مثلاً، خب خودش عقل و شعور و اراده خدا به این نداده به یک معنا و الا «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (اسراء/۴۴) که از قرآن شریف مکرر فرموده این مطلب را. «يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (حشر/۲۴) مکرر این‌ها که خدای متعال فرموده؛ این تسبیح‌ها، چه جوری؟ تسبیح بدون درک و اراده که نمی‌شود که. پس باید خدای متعال را بشناسند تا تسبیح خدا را بگویند. خدا را بشناسند. تسبیح هم که می‌خواهند بگویند، تقدیس بخواهند بکنند باید صفات آن‌ها را هم بشناسند. آن‌جوری که حالا بعض مفسرین معنا می‌کنند یعنی زبان حال‌شان این است. ولی خلاف ظاهر قرآن شریف است. خب پس یک مرتبه‌ای از علم این‌ها دارند. منتها علم به علم و توجه به آن علم ممکن است نداشته باشند. آن‌جور که مثلاً ملاصدار شاید فرموده. حالا علی‌ای حال. آن‌حالا یک بحث معرفتی هست و سر جای خودش.

س: ...

ج: بله؟

س: شاید مرادشان تثبیت قیومیت یا ولایت یا وکالت باشد نه وجه نیاز. بله، وجه نیاز را هر دو تا دارند. هر دو تا؟؟

ج: خب بله. خب اشکال این است دیگه. این احتمال اشکال که گفتیم این است. شما اگر اشکال، احتمال دیگری دارید ایجاد می‌کنید. حالا ببینیم. این فعلاً این اشکال، اگر فرمایش‌شان این باشد. و اشکال ایشان این باشد که در عبارت آن‌جا که مثلاً آن‌جا یک مطلبی عبارتش را می‌گفتیم بعد برمی‌گردیم به عبارت ایشان، که ببینیم که کدام یک از این احتمالات از ظاهر عبارت ایشان در می‌آید.

س: ذاتاً داشتند و مانعی عارض شد؟؟ برای‌شان ولی بگیرند. ولی کسانی که ذاتاً ندارند به چه دلیلی برود بگیرد؟؟

ج: دلیل نه. اشکال فعلاً سر دلیل نیست. فعلاً سر تصویر ثبوتی است که می‌شود یا نمی‌شود؟

س:؟؟ احتمال ثبوتی ...

ج: بله. می‌گوییم این اشکال مانع این نظریه نمی‌شود. اگر دلیل دارد می‌شود پذیرفت. اشکال این است. می‌گوید این نظریه باطل نیست. این‌که حقوقدان‌ها و بعضی اقتصاديون مثلاً گفتند رابطه مدیر با شخص اعتباری آمدند گفتند ولایت است یا قیمومیت است، اشکال شما اگر از این راه دارید اشکال می‌کنید می‌گویید نه، این نیست چرا؟ می‌گویید برای خاطر این‌که آن‌که نیاز ذاتی دارد شخص اعتباری است. این موارد ولایت و این‌ها برای محجورین از باب نیاز ذاتی نیست. از باب عارض ما است. از این جهت است. پس اگر این‌جا قابل تصویر است این باعث نمی‌شود که آن‌جا هم قابل تصویر باشد. می‌گوییم نه. چون آن چیزی که باعث تصویر شده که عقلای عالم یا شارع آمده قیّم نصب کرده یا ولیّ نصب کرده نیاز بالفعل است. منشأ آن هر چی می‌خواهد باشد. الان این نیاز دارد. توی عقلاء قیّم را برای چی نصب می‌کند؟ یا ولیّ را برای چی نصب می‌کند؟ می‌گویند چون الان این نیاز دارد.

س: خب برای حیوانات چرا ولیّ نصب نکردید؟

ج: چی؟

س: برای حیوانات.؟؟ نیاز است مثلاً به کارهایش رسیدگی بشود.؟؟ ولی برای حیوان نیامدند ...

ج: آن هم چرا. می‌گویند متولی این حیوان کیه؟ سرپرست این حیوان کیه؟ خب بله. آن‌جا هم می‌گویند سرپرست این حیوان کیه؟

خب «الاحتمال الثانی: أن تعیین ولی للمحجورین إنما هو لأجل حمایتهم»، اشکال دومی که ممکن است ایشان مقصودش باشد چون بعضی عباراتش با اشکال دوم سازگار است این است که می‌گویند ببینید ولی، قیّم برای محجورین که نصب می‌شود از باب حمایت است، برای دلسوزی به آن‌ها است، حمایت از آن‌ها است، این از این باب است. اما در امور اعتباریه که دلسوزی معنا ندارد، این‌جا اگر هست از باب اداره‌ی شئون است. پس انگیزه، هدف در ولی، در قیّم نسبت به محجورین حمایت است فلذا چون منشأ آن حمایت است ولی باید چکار کند؟ باید مصلحت مولی علیه را در نظر بگیرد و الا حمایت از او نکرده که. حمایت ملازمه دارد با این که ولی بر اساس مصلحت مولی علیه تصمیم بگیرد و تصرف کند

...

س: ...

ج: بله دیگر، هرکاری بخواهد انجام بدهد برای او ...

س: ...

ج: نه آن‌جا باید ببینید آن‌جا حالا می‌گوییم آن‌جا، آن‌جا ولی در مورد امور اعتباریه آن‌جا مصلحت نیست ولایت است، فلذا گفتیم قبلاً که اگر بر اساس اساسنامه هم عمل نکرد ضرر هم رساند آن نافذ آن عملی که کرده. مثل این‌که انسان مگر ولایت بر خودش ندارد؟ می‌تواند بیاید خونه‌اش که مثلاً صد میلیون می‌ارزد پنجاه میلیون بفروشد، خب ولایت دارد خب فروخته ولو به ضرر خودش کار کرده ولی ولایت دارد دیگر می‌تواند انجام بدهد. ولی و قیّم در باب محجورین چون منشأ آن حمایت از محجور است بنابراین باید به مصلحتش باشد، پس ما در مورد ...

س: ...

ج: حالا اجازه بفرمایید تا اشکال روشن بشود تا بعد تا جواب، خود کتاب هم جواب داده، ما اشکال را طرح بکنیم جواب هم داده، اگر دیدید که این جواب کتاب تمام نیست یا یک جواب آخری غیر از کتاب می‌خواهید بیان بفرمایید در خدمت‌تان هستیم بخاطر این که وقت کم است و الان اذان شروع می‌شود.

پس بنابراین دو نکته باید این‌جا توجه بکنیم و آن این است که ولایت و قیمومیت در مورد محجورین اولاً هدفش چی هست؟ حمایت است ولی در مورد شخص اعتباری حمایت نیست از او، دلسوزی بر او نیست، برای اداره‌ی شئونش است. دو: چون آن‌جا بر اساس حمایت است پس باید مصلحت او در نظر گرفته بشود و الا حمایت نیست. اما در این‌جا چون اداره‌ی شئونش است، رتق و فتق آموزش است این‌جا لازم نیست که حتماً صحت آن و نفوذ آن به این باشد که به مصلحت او باشد. حالا فوقش ممکن است بگوییم به ضررش نباشد اما دیگر لازم نیست به مصلحتش باشد. یا این که حتی می‌گوییم نه اگر به ضررش هم بود آن تصرف نافذ است متنها یقه‌ی این آقای ولی را می‌گیرند می‌گویند جبران خسارت بکن و یا چرا این کار را کردی؟ «الاحتمال الثانی: أنّ تعین ولی للمحجورین إنّما هو» آن تعیین ولی «لأجل» حمایت محجورین است «و لهذا» چون برای حمایت است «يجب على الولی مراعاة مصالح المحجورین» باید مصالح محجورین را مراعات کند «فلا یقدم علی فعل یضرّ بهم فی الأقل» پس نباید اقدام بکند بر کاری که ضرر می‌رساند به محجوری علی الاقل، حالا به نفع‌شان هم نباشد خیلی خب ولی به ضررشان نباید باشد و الا حمایت نیست. حالا اما اگر نه، نه به ضرر است نه به نفع است، حالا یک خانه‌ای دارد دنگش گرفته این خانه را می‌آید می‌فرشد به جایش یک خانه کنارش می‌خرد، هیچ فرقی هم نمی‌کند خب این نه به ضرر است نه به نفع است ولی یک تصرفی است که لا ضرر فیه و لا نفع. «و إلا فلن تكون ولایته نافذة» و الا یعنی اگر مراعات مصالح محجورین را نکند پس ولایتش هرگز نافذ نخواهد بود. این در مورد چی؟ ولی محجورین و قیم محجورین. «بینما» در حالی که «یتم تعین الممثل للشخص الاعتباری من أجل إدارته» نه برای حمایت، آن‌جا اگر برای بچه می‌آیند ولی قرار می‌دهند برای دلسوزی به آن بچه است، حمایت از آن بچه است یا آن مجنون است یا آن سفیه است. اما برای بانک ولی می‌آیند قرار می‌دهند یا قیم قرار می‌دهند نه بخاطر دلسوزی به حال

بانک است، بخاطر اداره‌ی آن بانک است، اداره‌ی کردن آن بانک. خب «بینما يتم تعیین» ممثل و مدیرعامل و امثال ذلك برای شخص اعتباری به جهت اداره نمودن آن شخص اعتباری «و علیه» و بنابر این که تعیین ممثل برای اداره هست «فإن تصرفات المدير بالشخص الاعتباری تكون نافذة و جاریة حتی و إن كانت مُضرةً للشخص الاعتباری» تصرفات مدیر در رابطه‌ی با شخص اعتباری، این بآء و بآء وسطیه است، این می‌باشد نافذ و جاری حتی اگر چه آن تصرفات، تصرفات مدیر مضر به حال شخص اعتباری باشد. مثل تصرفاتی که برای خودش می‌کند و مضر است به حال خودش. خانه‌ی کذایی را بیخود می‌رود می‌فروشد یا چکار می‌کند. «و أقصى ما يمكن قوله هو إنه في حال ظهور التقصير أو التعمد من قبل الممثل فإنه يصبح ضامناً للخسارة الحاصلة.» نهایت چیزی که می‌شود گفت این است که إنه آن مدیر در حال ظهور تقصیر است که معلوم بشود که تقصیر کرده یا تعمد نموده است در حال ظهور تقصیر یا تعمد از قبل ممثل آن آقای ممثل ضامن می‌شود با خسارتی که حاصل شده؛ اما آن معامله‌ای که انجام داده آن کاری که انجام داده چی هست؟ نافذ است، آن کار نافذ است. مثل این که کسی به ضرر خودش رفته ملکش را فروخته، خب این معامله درست است این جا هم ممثل اگر این کار را کرده این کار درست است، اما چون در رابطه‌ی با شخص اعتباری بوده ممکن است بگوییم که باید جبران خسارت بکند یا باید معاقبه بشود و جزای کارش را ببیند. خب «و في الحقيقة يعود هذا الفرق إلى الإشكال اللاحق الذي يتعلق بالفرق بين الولی و ممثل الشخص الاعتباری فيما يخص سعة الصلاحيات و ضيقها، و سوف نقوم بالبحث فيه في موضعه.» می‌فرمایند که درحقیقت این اشکال دوم به این برمی‌گردد که اگر از باب حمایت باشد صلاحیت تصرف مضیق می‌شود به مصلحت، اگر از باب اداره‌ی شئون باشد نفوذ تصرفات مضیق نمی‌شود، پس این بازگشتش به بحث بعدی است اشکال دوم است که دایره‌ی صلاحیت ممثل با ولی یکی است یا فرق می‌کند. فلذا قضاوت درباره‌ی این که این اشکال درست است یا نه الان نمی‌کنیم، این را احاله می‌دهیم به بحث بعدی که راجع به این مسأله صحبت خواهیم کرد. این از جهت دایره‌ی صلاحیت، اما این جا عرض می‌کنم همان جور که عرض کردم ما این جا دو چیز داریم یکی این که منشأ جعل ولایت و قیمومیت منشأ اولی چی هست؟ آن جا حمایت است آن جا اداره است این یک فرق است، دو: حالا که آن جا حمایت



شد آن‌جا اداره شد یک تفاوت دیگری هم ایجاد می‌شود و آن این‌که در مورد ولی باید مصلحت را مراعات بکند در مورد اداره لازم نیست در نفوذ مصلحت را اداره کند، این‌که احاله به بعد می‌دهند نسبت به امر دوم است، اما نسبت به امر اول که آن‌جا حمایت است، آن‌جا اداره است نسبت به این نه مگر این‌که حالا صبر کنیم ببینیم آن‌جا نسبت به این هم مطلبی دارند یا ندارند. «و فی الحقیقة يعود هذا الفرق» به اشکال آینده‌ای که تعلق دارد آن اشکال آینده به فرق بین ولی و ممثل شخص اعتباری «فیما یخص» درباره‌ی مطلبی که اختصاص دارد به سعه صلاحیات و ضیق صلاحیات که آیا صلاحیات‌شان سعه دارد و گسترده است یا ضیق دارد «و سوف نقوم بالبحث فیه فی موضعه.» که در صفحه‌ی بعد خواهد آمد.

«للاحتمال الثالث» در عبارت آقای حسن کبیرة «أن الولاية إنما شرعت فی موارد الحجر الموقت الذی یزول بعد مرور فترة من الزمن» حرف دیگری که گفته‌اند گفته‌اند ببینید آقا این ولایت و قیمومیت توی عقلاء، توی شرع مال جایی است که یک حجر موقتی وجود دارد، یک پایانی دارد، طفل است، بالاخره که بالغ می‌شود، رشید می‌شود تمام می‌شود. یا مجنون است ممکن است افاقه می‌کند، سفیه است کم‌کم ان شاء الله حالش درست می‌شود موقت است اما در شخص اعتباری که موقت نیست، برای همیشه است. بنابراین چون این افتراق وجود ندارد شما نمی‌توانید بگویید همان ولایت و همان قیمومیتی که در آن‌جا تصور می‌شود همان را در این‌جا تصور کنید، این‌ها دوتا هستند. «الاحتمال الثالث: أن الولاية إنما شرعت» در موارد حجر موقت، آن حجر موقتی که زائل می‌شود بعد مرور یک فترتی از زمان «و یکون بإمكان المولی علیه» و باز یک فرق دیگری که این‌جا کأن وجود دارد این است که چون موقت است مولی علیه وقتی که به حد رشد رسید و آن مانع برطرف شد حالا تازه خودش نسبت به آن چیزی که ولی تصمیم گرفته و انجام داده می‌تواند نسبت به او تصرف کند او را پایدار قرار بدهد یا بهم بزند مثلاً نسبت به ازدواج صغیر، اگر یک طفل صغیری هنوز بالغ نشده آمد پدرش او را تزویج کرد، خب الان ولایت دارد تزویج کرده او، وقتی آن بچه بالغ شد اگر دید این ازدواج به صلاحش است و دوست دارد خب آن را مستقر قرار می‌دهد اگر دید نه می‌تواند فسخ کند. حالا تازه فسخ هم نگوید که حالا این‌جا مقصود فسخ

است، می‌تواند طلاق بدهد تا خودش را خلاص بکند. پس بنابراین آن ولایت آن محجوریتی که در آن جا وجود دارد موقت است لازمه‌ی، و بعد هم خود مولی علیه می‌تواند آن تصمیم ولی را إما بالفسخ إما بالطلاق مثلاً بهم بزند اما در مورد شخص اعتباری که چنین چیزی وجود ندارد. پس اگر آن جا ولایت و قیمومیت داریم نمی‌توانیم بگوییم این جا هم مثل آن جا است داریم، این‌ها با هم تفاوت می‌کنند. بله «الولاية إنما شرعت» در موارد حجر موقتی که «یزول بعد مرور فترة من الزمن و یكون» و می‌باشد به امکان مولی علیه «الغاء کل ما کان مخالفاً لرأیه و نظرته» هرچی که ولی انجام داده و مخالف با رأی و نظر خودش هست می‌تواند آن‌ها را از بین ببرد «ما کان مخالفاً لرأیه و نظرته مما أنجز» از آن چیزهایی که منجز شده و محقق شده در زمان حجرش» مثل چی؟ «کفسخ الزواج الذی أنشئ للطفل» که در جواهر الکلام و شرایع الاسلام فرمودند. «لا فی موارد الحجر الدائم و التی لیس بمقدور المولی علیه تغییر ما وقع فیها من التصرفات أبداً، کما هی الحال فیما یتعلق بالشخص الاعتباری» آن ولایت و آن قیمومیت مال آن جاها است نه در موارد حجر پیوسته و همیشگی و آن مواردی که مقدور مولی علیه تغییر آن‌چه که واقع شده است از تصرفات را ندارد «کما هی الحال» کما این که این عدم امکان و عدم مقدوریت در اموری است که تعلق دارد به شخص اعتباری. حالا «فإذا کان» حالا اگر این مقصود آقای حسن کیرة هست این اشکال مقصود است «یمكن الإجابة عنه بالشکل التالی: اولاً ان» جواب این است که اولاً این مطلق که طفل می‌تواند بهم بزند قول همه نیست، گفتند نه نمی‌تواند فسخ کند و آن منجز است پس بنابراین این جور نیست. بعد هم حالا کی گفته که ملاک ولی و ملاک قیم این است که موقت باشد؟ ملاکش همان‌طور که گفتیم نیاز است، حالا این نیاز می‌خواهد موقت باشد می‌خواهد موقت نباشد. پس بنابراین این هم جواب اشکال سوم می‌شود داد. حالا چون

اذان شد دیگر تطبیق عبارتش برای جلسه‌ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان.